



# فلسفہ اسلامی

استاد امینی نژاد

## فهرست

۳	ادامه علیت .....
۴	الهیات بالمعنی الاخص .....
۵	اثبات واجب الوجود .....
۵	اصطلاحات فلسفی به کار رفته درباره خداوند متعال .....
۶	تصویر صحیح از موضوع بحث .....
۱۱	نفی خداوند متعال ممکن نیست .....
۱۲	راه‌های اثبات خداوند متعال .....
۱۲	راه‌های متفرق .....
۱۵	راه‌های کشف و شهود .....
۱۶	راه تواتر نقل کشف از حقایق برتر .....
۲۱	راه فطرت .....

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

## ادامه علت

ما برخی از بحث‌هایی که لازم بود مرور کنیم تا وارد بحث الهیات بمعنی الاخص شویم را در دو جلسه ی قبل مطرح کردیم، فقط آن بحث علت که طرح شد، باز برخی از مباحثش را در مباحثات امروز نیاز داریم. مثلاً یکی از مهمترین آنها ابطال دور و تسلسل بود. اگر یادتان باشد ما در مبحث علت یک بحث داشتیم که در نظام علی و معلولی، سیر فضای علت و معلول به شکل دور، باطل است چرا که به شکل تسلسل هم باطل است.

اینکه دور چیست و تسلسل کدام است، دوستان توجه دارند که دور همانطور که از اسمش پیداست، یعنی اینکه شما فرایند علی و معلولی را به شکل دورانی تنظیم کنید. حالا یک زمان دور، دوری مصرح است؛ یعنی روشن است. مثلاً می‌گوید الف ب است و بعد می‌گوید ب الف است. خب چنین چیزی دور آشکار و صریح است و دور هم باطل است و بطلانش را هم آن جا توضیح دادیم، چون در نهایت منجر می‌شود به حالتی که یک شیء هم باشد و هم نباشد.

بینید شما می‌گویید الف علت ب است، یعنی شما وقتی الف را دارید، ب را ندارید. الف هست و موجب تحقق و شکل گیری ب می‌شود. بعد وقتی می‌گویید که ب هم علت الف است، معنایش این خواهد شد که الف هم باید باشد و هم نباید باشد. خب چنین چیزی در واقع اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین خواهد بود. اصل را به هم می‌زند و طبیعتاً باطل خواهد بود.

دور گاهی مصرح نیست، چون چند واسطه در میانش ایجاد می‌شود به آن دور پنهان یا مضمَر می‌گویند. مثلاً می‌گویید الف علت ب است، ب علت ج است، ج علت د است و همینطور جلو می‌روید و بعد مثلاً رسیدید به حروف متاخرتر مثلاً به ف که رسیدید می‌گویید ف علت الف است. این هم دور است اما چون مقداری واسطه خورده است چه بسا انسان دچار اشتباه شود مخصوصاً اگر اسمش تغییر کند. چون ما که می‌گوییم الف، ب، ج، د، ... این دور از جایی باز روشن می‌شود، اما در جاهایی که می‌خواهند مغالطه انجام بدهند، اسامی را تغییر می‌دهند. هویت و محتوا را که بررسی کنیم می‌بینیم همان الف است و چیز دیگری نیست و این نکته امر مهمی است. اغلب از این ناحیه دچار فریب می‌شوند و مغالطه شکل می‌گیرد. می‌گوییم الف علت ب است، ب علت ج است، ج علت فلان است، و فلان حرف علت ی است، اما ی به لحاظ محتوا که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم همان الف است. آن‌ها هم دور از است لذا باید به محتواها توجه کرد.

دور مسئله ای است کاملاً باطل و لذا باید توجه کنیم که آنچه را که به عنوان چرخه طبیعت و امثالهم هست، به عنوان دور فلسفی نیست. دور فلسفی باطل خواهد بود. همان جا توضیح دادم و حالا لازم نیست دوباره به این موضوع برگردیم.

بحث دیگر، بحث تسلسل بود. تسلسل هم به این معناست که وقتی شما معلولی دارید، این معلول علتی دارد و علت هم معلول یک علت دیگر است و علتش هم معلول علت دیگری است و به این معنا تا بی نهایت ادامه داشته باشد.

تسلسل را باید توجه داشته باشیم که "تا بی نهایت ادامه داشته باشد" یک ملاحظه دقیقی در اینجا وجود دارد؛ کشف ما می‌گوید که قبل از آن چیزی باشد و قبلش آن باشد و... و الا به لحاظ نظام تحقق آن [علت] باید قبل از آن محقق شده باشد تا بعدی را داشته باشیم؛ یعنی بی نهایت امر محقق شده باید داشته باشیم. به لحاظ کشف و فاعل شناسا می‌گوییم این علت این معلول است. الان کشف کردیم ولی به نحو بالفعل باید فضای بی‌نهایتی شکل گرفته باشد. حالا در هر صورت محتوای تسلسل این است.

در بحث تسلسل هم ادله‌ی ابطال تسلسل را فراوان ذکر کرده‌اند. چندین استدلال را مطرح کرده‌اند که یکی از ادله مشهورش بیان فارابی است که در این خصوص وجود دارد و یک بیان خوبی هم از مبانی صدرا استخراج شده بود که آن‌ها را گفتیم. مثلاً توضیح فارابی این است که می‌گوید شما تمام حلقات را که نگاه می‌کنید، همه آن‌ها هویت معلولی دارند و به بیان فلسفی ممکن الوجودند و وجودشان را از ناحیه علتشان می‌گیرند و قطعاً باید در نظر بگیرید که یک حلقه‌ای که شما بخواهید آن را لحاظ کنید و بگویید ضرورت وجود دارد و واجب الوجود است و معلول چیزی نیست، نباید در آن وجود داشته باشد. فارابی می‌گوید معنا از این سخن این است که کل این سلسله بی‌نهایت، گرچه ذهن من نتواند همه آن‌ها را تفصیل دهد، ولی من یک نکته‌اش را می‌شناسم که همه‌شان معلولند، همه‌شان ممکن هستند؛ معنایش این است که کل سلسله هم یکپارچه معلول است یعنی کل سلسله یکپارچه نسبتش با وجود و عدم علی‌السویه است. کل سلسله را الان سوال می‌کنیم که چرا وجودش بر عدمش ترجیح پیدا کرده است؟ نیاز به یک علتی خارج از سلسله دارد. این‌ها را در بحث ابطال تسلسل بحث کرده‌ایم. فقراتش را توجه کرده باشید، ایشان خیلی زیبا و قشنگ نشان می‌دهد که باید امری خارج از این سلسله، علت کل این سلسله باشد. وقتی می‌گویید خارج از این سلسله باشد یعنی وضعیت این سلسله را نداشته باشد؛ یعنی معلولی که بخواهد علت داشته باشد یا ممکن الوجود نباید باشد. به آنچه سلسله با آن پایان می‌پذیرد. و بعد بر اساس مبانی صدرا اگر یادتان باشد، استدلالی مطرح می‌شد که رسیدم به استدلال متناسب با او باز مجدداً یادآوری می‌کنم و تذکرش را خواهم داد. این بحث‌هایی بود که با هم گذراندیم. خواستیم یک مروری داشته باشیم که برای ورود به بحث آماده باشیم.

## الهیات بالمعنی الاخص

بر اساس آنچه که تنظیم کردیم که مسئله هفتم می‌شود، درباره الهیات بمعنی الاخص هست. ما در الهیات بمعنی الاخص ان شاء الله پنج مطلب را ارائه خواهیم کرد. یکی اثبات واجب الوجود تعالی هست و دومی اثبات توحید واجب الوجود

هست، همه ی این ها با نگاه فلسفی است. سومی نقد و بررسی پاره ای از شبهات رایج در این بحث هست که به نظرم خیلی این بحث نیاز به کار دارد چون اغلب ذهن ها درگیر آن بحث هاست. مطلب چهارم راجع به صفات باری تعالی و واجب الوجود است که در صفات بحث خواهیم کرد و مطلب پنجم درباره ی فعل باری تعالی یعنی خلقت و فعل هم مباحثی ان شاء الله ارائه خواهد شد.

## اثبات واجب الوجود

مطلب اول چنانچه عرض کردیم، اثبات واجب از نظر فلسفی است. من چند نکته را تنظیم کردم که به تدریج این نکات را پیش برویم و این مطلب را به سرانجام برسانیم.

## اصطلاحات فلسفی به کار رفته درباره خداوند متعال

نکته اول این است که در فلسفه برای اشاره به خداوند متعال اغلب از واژه های اینگونه استفاده می کنند؛ مثلاً واژه "واجب الوجود تعالی" به لحاظ واژگانی خیلی استفاده می شود. یا مثلاً می گویند "اول تعالی" یا "مبدأ" یا "مسبب الاسباب" یا "سبب اول" یا "علت اولی" یا "علت العلل". اغلب از این واژگان بهره می برند. اگر مقایسه کنید، در فضای دینی و واژگان دینی نمی گوئیم که الفاظی که این دست مفاهیم را برساند وجود ندارد. مثلاً واژه "حق" را که اشاره کردیم، به این فضا نزدیک است یا واژه "مبدع" ولی غالباً در واژه های دینی از الفاظی استفاده می شود که اشرا ب اسماء و صفات باری تعالی درش شده باشد. مثلاً واژه "الله"، "علیم"، "قدیر" و چیزهایی از این دست. نکات فراوانی در اینجا می شود پیگیری شود و تحقیق خوب و جالبی می تواند در اینجا صورت بگیرد. یعنی دغدغه دین یک دغدغه ی جامع و کامل به لحاظ حیات انسانی است؛ یعنی وقتی اشاره می کند به مبدا هستی، می خواهد رویکرد آن حقیقت را در مقایسه با کثرات، خصوصاً فضاهای انسانی، نشان دهد. و لذا دائماً حق را در جمع اسماءش که همان الله باشد (الله=الوہیت، تدبیر) در این فضا به او اشاره دارد. یا "علیم" و "قدیر" و امثالهم را به یک وصف از اوصافی که نسبتی با کثرات پیدا می کند، توجه کند.

این می تواند نکته های فراوانی هم به لحاظ تمدنی، به لحاظ روانشناختی، به لحاظ ایجاد و شکل گیری محبت و تمایل به نکته های فراوانی می تواند در آن وجود داشته باشد. اما در فلسفه به دلیل اینکه جنبه های متکثر بعض از همدیگر باز می شود. مثلاً در فلسفه درباره اسماء و صفات باری تعالی بحث می شود، راجع به اسم "الله" و بقیه صفات بحث می شود ولی اولین گامی که فلسفه فکر می کند باید بردارد، اثبات این حقیقت است. بنابراین عناوینی که مشعر به این فضا هست، استفاده می شود. مثلاً وقتی می گوئیم واجب الوجود، اشاره می کند به ضروری بودن این چنین حقیقتی در نظام هستی؛ یعنی با این رویکرد توجه می شود. یا وقتی می گویند "اول تعالی" می خواهد نشان دهد که اولین حقیقتی که بقیه ی حقایق به پشتوانه او دارند، یک چنین چیزی است. یا وقتی می گویند "سبب اول" یا "مسبب الاسباب" یا "فاعل اول" یا "علت قصوی" در این فضا و با این دغدغه هاست که مورد توجه قرار می گیرد.

هنوز جای بررسی بیشتر هست. بعضا هم مباحثی را مطرح می‌کنند که فکر می‌کنم دور از انصاف است. در این قضیه که چرا در مباحث فلسفی از این واژه‌ها استفاده می‌شود درحالی‌که در فضای دینی از واژه‌های دیگر، اگر یک مقدار رویکرد همدلانه با فلسفه ایجاد شود و آن که فلسفه بر اساس دغدغه‌هایی که دارد واژه‌گزینی می‌کند و جهات حسن این ماجرا اگر دیده شود، نکته‌های خوبی قابل استفاده و استخراج است. این نکته اول و تمام شد.

## تصویر صحیح از موضوع بحث

نکته ی دوم که به نظر می‌رسد مهم باشد این است که ما اولاً باید یک تصویر تقریباً روشنی داشته باشیم که راجع به چه حقیقتی داریم بحث می‌کنیم؛ چون بسیاری از مواقع حقیقتی که برخی‌ها مطرح می‌کنند و دارند نفی می‌کنند، آن حقیقت این نیست که الهیون می‌خواهند اثباتش کنند؛ یعنی تصور صحیح از موضوع بحث داشتن، بسیار اساسی و مهم است. مثلاً اغلب تصویری که از خداوند متعال می‌شود این است که خداوند متعال هم یک موجودی در عرض موجودات دیگر، یک عامل از مجموعه عواملی است که در نظام هستی تحقق دارد؛ این نگاه تبعات زیادی را به دنبال دارد. یعنی ما مثلاً در عالم ماده فرض کنید که عواملی داریم، حالا به دنبال یک عامل دیگری می‌گردیم در عرض این عوامل یا فرض کنید قائل به ماوراء طبیعت باشیم، داریم علل و عوامل مختلف را بررسی می‌کنیم و می‌خواهیم به عاملی برسیم در عرض عوامل دیگر. من یک توضیحی بدهم راجع به بحث‌هایی که دیروز هم مرور کردیم و در بحث‌های قبل تا مباحث علت و معلول هم مطرح می‌کردیم.

ببینید اغلب در نگاه‌های کلامی یا در نگاه‌های متعارف مردمی یا حتی در نگاه‌های علمی امروزی، خداوند متعال در امتداد زمان و مکان جستجو می‌شود که من به این نگاه می‌گویم نگاه افقی. توجه بفرمایید که همین الان دارد تحقیقات فراوان صورت می‌گیرد که ما مثلاً برویم در اول شکل‌گیری عالم ماده، ببینیم در آن جا می‌توانیم خدا را پیدا کنیم؟ این نگاه افقی، در امتداد زمان و مکان ما می‌خواهیم به دنبال خدا بگردیم. یعنی خدا را در عرض این عوامل تصور کردیم و لذا همانطور که این موجودات را پیدا و بررسی می‌کنیم، شبیه به این بررسی‌ها می‌خواهیم خداوند را پیدا کنیم. و لذا می‌بینید که یک اندیشه ی بسیار مهمی در اینجا شکل گرفته است که فرض کنید اگر مجموعه علل و عوامل در کار پدیده‌های هستی را کشف کنیم، آیا جایی برای خداوند متعال می‌ماند؟ یعنی مثلاً اگر ما بررسی‌هایمان در یک سری پدیده‌های مادی، انسانی، یا هر چیز دیگری، فرض کنید ما تمام علل و عوامل آن را کشف کردیم.

دو نگاه اینجا هست. حتی بعضی می‌گویند الهیات مسیحی، من می‌گویم الهیات مسیحی نیست. الهیات مسیحی حتی در فضای اسلامی (کلام اسلامی) - چون کلام اسلامی آغشته به دیدگاه‌های فلسفی شده است و الا آن فضای کلامی ناب و خالصی که در بعضی فضاها بروز و ظهور می‌کند- در نگاه‌های بدوی و معمولی، در نگاه‌های علمی امروزی که وجود دارد، اگر ما مجموعه علل و عوامل را به دست آوریم، دیگر جایی برای خدا نمی‌ماند. همه این سیستم‌ها دارند کار می‌کنند، جایی برای خداوند نمی‌ماند؛ یعنی اگر ما بتوانیم در این بحثی که درباره ی خودبستگی علل و عوامل مادی و امثال این‌ها مطرح است،

این نکته را به دست آوریم که جایی برای خداوند نمی ماند درحالی که (این جالب هم هست) تمام حکمای ما بالاتفاق نظرشان این است که شما اگر تمام سیستم علل و عوامل در نظام هستی و جهان را به دست آورید، اصلاً هیچ منافاتی با اثبات خداوند متعال ندارد. چرا؟ به دلیل این که خداوند یک عامل از مجموعه عوامل نیست که ما سیستم ها را تنظیم کنیم و بگوییم اینجا، جای خداوند هست.

نگاهی که حکمای ما به خداوند دارند چیست؟ این است که کل جهان با طول و عرض و عمق و با همه سیستم هایی که دارد قائم به ذات نیست. دقت کنید به این نکته، شما یک سیستمی را طراحی می کنید می گوید آیا کل این سیستم قائم به ذات هست یا قائم به ذات نیست یعنی شما تمام علل و عوامل درونی را بررسی کنید می گوید کل این سیستم ممکن به ذات است. احتیاج به یک مقوم دارد. محتاج به یک قیوم و پشتوانه است. خیلی بحث مهمی است و بر بسیاری از مباحث اثرگذار است مثلاً در بحث جبر و اختیار. اگر یادتان باشد در بحث فاعل و اقسام فاعل گفته ام مثلاً فاعل تسخیری. حالا باز اگر نیاز باشد در جای مناسب مطرح خواهم کرد.

فاعل تسخیری یک نکته کلیدی برای حل بحث جبر و اختیار است. فاعل تسخیری یعنی این فاعل با همه سیستم هایی که دارد، فعل یک فاعل دیگر است. سیستم های درونی اش را به هم نمی زنیم یعنی این که شما میخواهید این را مستند به یک علت دیگر کنید. این علت نمی آید سیستم های درونی اش را به هم بزنند. مثلاً اگر سیستم های درونی فاعل به نحو فاعلیت طبیعی است، اگر شما این مجموعه را می خواهید فعل یک خداوند متعال یا یک مبدا می خواهید در نظر بگیرید، مبدا در دخالت فاعلی و علی سیستم درونی معلول را به هم نمی زند چون می خواهد همین سیستم و این مجموعه را ایجاد کند همین فضا در انسان هم هست یعنی شما اگر بگویید انسان یک موجود کاملاً طبیعی است، مختار نیست یا بر اساس بررسی های نشان می دهد که انسان کاملاً مختار است، به نحو اختیاری عمل می کند. وقتی شما کل این مجموعه و بسترها مستند به خدا می کنید، خداوند متعال نمی آید سیستم های درونی اش را به هم بریزد. یعنی با حفظ تمام مقومات درونی اش می گوییم مستند به یک مبدا است. یعنی مبدا این بسته را ایجاد میکند.

**سؤال:** فکر می کنم باید این سیستم به هم میریزد مثلاً ان الله يحول بين المرء و قلبه یا آن معجزات. یعنی به ظاهر سیستم خود بسنده باشد...

**استاد:** حالا باید برگردیم به آن آیات و بحث تحلیل معجزه که چیست چون حکما درباره معجزه تحلیل های زیادی دارند که حقیقت معجزه چطور است. ان شاء الله جلوتر که رفتیم یک بهانه هایی ممکن است درباره این ها مطرح کنیم. اصلاً در بحث معجزه، ما سنی که در نظام هستی هست، سنن و قوانین چند لایه ای است. فقط می خواهم اشاره کنم چند لایه است مطابق یکسری قانون های برتر قوانین رده های بالا گاهی دخالت می کنند در قوانین رده های پایین این به معنی به هم زدن

مجموعه نظام درونی عالم نیست یعنی معجزه چیزی خارج از سیستم های حاکم بر کل لایه های هستی نیست حالا نیاز به توضیح دارد که این چگونه باید تنظیم شود.

در هر صورت کل این مجموعه مستند به خداست ما می خواهیم در این فضا بگوییم کل نظام عالم با همه روابط و ریزه کاری هایی که دارد لذا یک حکیم مسلمان یک فیلسوف مسلمان هیچ تنافی نمی بیند که شما برای پدیده های این عالم دائماً دنبال علت مادی بگردید اصلاً ربطی به اینکه شما اثبات پروردگار کنید یا نفی پروردگار کنید ندارد بحث های عمیق تری اینجا وجود دارد که می گوید چیزی که وارد حیطه عالم مادی شود اصلاً امکان ندارد که علت مادی نداشته باشد یعنی شما قطعاً باید در رده عالم ماده بالکل دنبال علل مادی بگردید.

اینکه مثلاً ( الان این فقط را به کار می برند به عنوان اصل موضوع است چون عالم مثال را بحث نکردیم ) تمام عالم ماده زیر نظر عالم مثال است این دخالت عالم مثال نه مثل دخالت علل و عوامل مادی است یعنی در عرض آنها نیست در طول آنهاست در الهیات فلسفی نگاه طبقه طبقه و لایه لایه وجود دارد یعنی همه آنچه در ظاهر عالم ماده است باطنش دارد آن را سامان می دهد شما هر چه در ظاهر عالم ماده بگردید نمی توانید از آن باطن خبری پیدا کنید (هیچ نفیی نیست). آن عللی که اثبات کننده عالم مثال است از سنخ علل دیگری است این مهم است و یک رنگ کلی به تحقیقات فراوان در حوزه های فراوان است خصوصاً در بحث الهیات بمعنی الاخص به خصوص در مباحث علوم انسانی مثلاً بعضی ها در بحث های جامعه شناسی می گویند که ما می توانیم تمام پدیده های اجتماعی را بر اساس علل و عوامل اجتماعی تبیین کنیم اصلاً نیازی به علل ماوراء طبیعت نیست. آنها توجه به این بحث ندارند. این کاملاً درست است

بحث این است که کل اینها ظاهر یکسری پدیده های باطنی هستند شما بر اساس تحلیل هایی که در سطح بررسی علل و عوامل اجتماعی هست هرگز نمی توانید به آن علل و عوامل باطن آن متوجه شویم اگر بخواهید به باطن نقب بزنید استدلال های ویژه خاص خودش را دارد یا آن استدلال ها را رد می کنید یا می پذیرید این را دقت کنید که به شکل لایه لایه عمل می کند تحقیقات را در خود آن لایه ادامه دهید دائماً در همان فضا هستید اگر می خواهید به لایه دیگر بروید تحقیقات از سنخ خاص خودش را می خواهد که لذا می گوییم تحقیقات فلسفی لازم است بر فرض مثلاً استدلال هایی که مثل را اثبات می کند اصلاً ربطی به مباحث مادی ندارد یعنی شما برای کشف مثل تحلیل های مادی نمی کنید. مثل از صنف خاص خودش کشف می شود یا علت و استدلال اش را می پذیریم یا نمی پذیریم.

سؤال: این که می فرماید کل این مجموعه ی زیر مجموعه یک علت باطنی است این علت باطنی در کل این سیستم می تواند در چگونگی عملکردش تاثیر بگذارد یا فقط به نام این علت باطنی ۲۳:۴۵

استاد: اصلاً کل این سیستم به وسیله این باطن شکل گرفته است

سؤال: پس باطن هم موثر هست



**استاد:** موثر در کل این سیستم. توجه کنید به این نکته اصلاً این، ظاهر این باطن است یعنی اصلاً کل این پیوندهایی که در ظاهر وجود دارد حاکی از نوع پیوند ها در باطن است.

**سؤال:** با این تلقی نمی توان گفت ما اگر در خود این سیستم تحقیق کنیم همه علل و عوامل را کشف می کنیم و دیگر نیاز نداریم...

**استاد:** نه! یک عامل را به دست نمی آورید و آن اینکه کل این سیستم قائم بر چیست؟ آن یک سنخ بحث دیگری می طلبد. یعنی شما در آن سیستم و لایه دارید بحث می کنید یعنی اینطور نیست که عالم ماده یک لب داشته باشد و آن طرف هم عالم مثال یک لبه داشته باشد، این جا دو لبه دارد به هم برخورد می کند که بر فرض میشود عالم ماده. اینطور نیست بله ما مرز داریم ولی مرز به شکل طبقاتی، به شکل ظاهر و باطن است. یعنی این سیستم موجود در عالم مثال بروزش در مرحله مادی نظام تشکیکی را نگاه کنید، در نظام تشکیکی همه این روابط در آن لایه باطنی تر موجود است این تجلی اوست یعنی همان طور که در آن لایه خود بسنده است تا برسیم به خداوند. (بر فرض تلقی الهیون و باید خدا را اثبات کنیم)، آن، تمام حکمت های موجود در باری تعالی آن است که تنزل می کند. تنزل، تنزل، تنزل، تا میرسیم به عالم ماده. این تنزل اش است.

**سؤال:** استاد! عرض بنده این است که اگر ما این تلقی را داشته باشیم، داخل همین سیستمی که داریم، اگر تغییری ایجاد شود ما باید در عالم بالایی در جستجوی آن باشیم؟

**استاد:** نه!

**سؤال:** اگر تجلی آن بالا باشد؟

**استاد:** نه. در فضای تجلی رفتید، یک چیز دیگری است. تمام تغییراتی که در عالم ماده است، اینها تبلور های یک عالم مثال است. این حرفی که من زدم بر اساس یک سری بررسی های فلسفی به دست می آید. شما اگر بررسی های فلسفی را کنار بگذارید اصلاً شما متوجه باطل نمی شوید شما فقط در لایه ظاهر هستید یعنی این تجلی را می توانید تغییر بدهید اصلاً کلمه تجلی و تنزل را نباید به کار ببریم شما همه اش در عالم ماده می توانید سیر کنید تا بی نهایت می توانید سیر کنید به هیچ خبری هم از عالم ماده نگیرید.

**سؤال:** آن موقع در عالم ماده دور لازم می آید؛ چون فرض کنید در عالم، ماده را سیستم خودبسنده تصور میکنیم به دنبال علت پیشینی در ماده باید برویم، یا باید این معلول ها بینهایت شود، یا باید این معلول ها یک دوری شود که تجلی ماده...

**استاد:** فلاسفه می گویند این به نحو تسلسل در بحث زمان اصلاً محال نیست یعنی اصلاً فلاسفه معتقدند که عالم ماده قدیم است، یعنی همیشه هست. نکته مهم این است که یک حقیقت ماوراء ماده که بینهایت وجودی است، دارد پشتوانه و سامان دهنده این عالم ماده ی بی نهایت در لایه عالم ماده هست، بی نهایت بودن را مراقب باشید، حالا در این که به لحاظ مکانی بی

نهایت است یا نه بحث است من به لحاظ داده های فلسفی و عرفانی احساسم این است که عالم ماده به لحاظ مکانی بی نهایت است یعنی شما نمی توانید از عالم ماده به حسب سیر موجود در عالم ماده خارج شوید، یعنی شما بر فرض مثال اگر وسیله ای درست کنید که از سرعت نور هم صدها برابر سریع تر شود هرگز از فضای عالم ماده خارج نمی شوید چون آن که به لحاظ زمانی هم که فلاسفه مطرح کرده اند عالم ماده از ناحیه غزل تا بی نهایت ادامه دارد در ناحیه ابد هم بحث های خوبی مطرح می شود در بحث های فلسفی. یعنی این طول و عرض عالم ماده است. اگر کسی متوجه مسئله تجلی نشود متوجه مسئله الیت فلسفی آن بحث های دور و تسلسل، بحث های قوام وجودی است و آنها هم همه اعداد است. در فضای اعداد اشکالی ندارد. گفته اند که تسلسل در ناحیه علل اعدادی اشکال ندارد. به مقوم وجودی است که علت الان باید بالای سرش باشد. در آن فضا است که می گوئیم نمی تواند بی نهایت باشد و باید به امر ضروری ختم می شود که دیگر معلول نیست.

**سؤال:** در فلسفه اسلامی راجع به تسلط بر زمان صحبت شده که ما بتوانیم زمان را در تسخیر خودمان در بیاوریم و بتوانیم زمان عبور کنیم در فلسفه اسلامی درباره این صحبت شده.

**استاد:** بله صحبت شده، اما سیر و سلوک می خواهد. من هنوز تصور صحیحی از آنچه را که الان در خیال پردازی های برخی از این بحث ها صورت میگیرد تسلط بر زمان به نحو زمانمند یعنی به نحوه مادی... به نظرم مبانی فلسفی اصلا اجازه ی این را اصلا نمی دهد یعنی این امر نشدنی و غیر ممکن است. آنچه به آن تسلط بر زمان می گوئیم یعنی باید وارد باطن عالم شویم باطن عالم یعنی وارد عالم مثال شویم یا وارد عالم عقل شویم و یا باطنی تر در این فضا. بله اگر در این فضا برویم مسلط بر زمان خواهیم شد اما تسلط بر زمان به نحو مادی که زیاد تصور می شود که برگردیم به عالم گذشته و عالم آینده برویم (به نحو رجوع و ارجاع مادی) به نظر من این تقریبا اصلا امکان پذیر نیست. چون آنچه را در گذشته هست به لحاظ حقیقت زمان، همه نابود شده است. بالکل نابود شده است و آنچه را که برای بعد هست بالکل موجود نشده است. آنچه ما از گذشته داریم، حقایق مثالی و عقلی ش است و آنچه از آینده داریم، حقایق مثالی و عقلی ش در قوس نزول است. آنچه از اشیاء گذشته داریم، حقایق اشیاء است در قوس صعود، نه اینکه به لحاظ لایه ی عالم ماده و زمان، گذشته و آینده را داشته باشیم. آن تبدیل می شود به غار متصل (در بیان فلسفی)، آن کمّ غیر غار است، غار نیست. یعنی یک امر ثابت نیست، یعنی سیال است. امر سیال یعنی ناپایدار وقتی ناپایدار باشد، ما به لحاظ عالم ماده نمی توانیم تسلط بر آن پیدا کنیم.

ببینید نگاه فلسفی به مسئله خدا چقدر در اینکه ما کجا و چطور به دنبال خدا بگردیم تاثیر دارد. اصلا چطور به دنبال ماوراء طبیعت بگردیم. آیا در پی ماوراء طبیعت بودن این که ما در آزمایشگاه جستجو کنیم؟! اصلا نگرش الهیاتی یک نگرش دیگری است. حتی بسیاری از همین هایی که در دانش تجربی بسیار رشد کرده اند، آن وقتی که می خواهند به خدا معتقد شوند، یک نگاه دیگری دارند. مثلا یک نگاه مجموعی، یک نگاه حکمت آمیز. می خواهم بگویم که این نمی شود با یک عقلی باشد. دیگر مطالعه شان مطالعه ی تجربی و آزمایشگاهی نیست، از یک سنخ دیگر باید مطالعه صورت بگیرد. شما اگر آن سنخ مطالعه را انجام ندهید، در یک تحیر تا بی نهایت برای اثبات ماوراء طبیعت و برای اثبات باری تعالی خواهید ماند این امکان پذیر نیست.

گرچه تلاشهایی صورت گرفته است و بعضی از این تلاشها برای برخی قانع کننده هست اما همه اینها با یک نگاه نادرست نسبت به خداوند متعال دارد صورت میگیرد.

پس یک موضوع این است که ما یک تصور تقریباً عمیق به دست آوریم چون هرچه در این مسیر بیشتر کار کنیم، تصور عمیق‌تری نسبت به آنچه می‌خواهیم نفی یا اثبات کنیم به دست می‌آوریم. پس این نکته را هم باید مدنظر داشت. این هم نکته ی دوم که باید به آن توجه شود.

## نفی خداوند متعال ممکن نیست

نکته ی سوم این است که کسانی را که نفی خداوند متعال می‌کنند، یعنی تا کنون تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته، هیچ کسی استدلال و دلیلی بر نفی خدا تاکنون اقامه نکرده است. بحث این است که می‌گویند ما دلیلی برای اثبات خداوند نداریم. یا حداکثر این است که می‌گویند من گمان می‌کنم. مثلاً با برخی از چیزهایی که شکل گرفته است، مثلاً می‌گویند که عالم ماده خود بسنده است. نیازی به خداوند متعال نیست. حتی اگر این را هم نگاه کنید به معنی نفی خدا نیست. می‌گوید که دلیلی برای اثبات خدا ندارم. اکثر چیزهایی که وجود دارد این است و آیات قرآن هم این را حکایت می‌کند این است که حداکثر چیزی که هست گمان آنهاست. بیشتر هم در فضای تبلیغات دور می‌زند. حالا ان شاء الله عرض خواهم کرد که اغلب از چه فضاهایی استفاده می‌شود.

ببینید تا کنون دلیلی برای نفی خداوند متعال کسی پیدا نکرده و ارائه نداده است. در روایات ما هم هست که خیلی بیان زیبا و قشنگی دارد که این مناظرات ائمه معصومین علیهم السلام با کفار و غیره را بررسی کنید، از چند منظر می‌توان نگاه کرد که یکی از آنها نوع مواجهه ی امام معصوم با آن هاست. خود این خیلی زیبا و جالب است. مثلاً یک کسی می‌آید که جزو زنداقه است و به حضرت می‌گوید خداوند اصلاً وجود ندارد و توضیحاتی دارد. امام معصوم، امام صادق علیه السلام، خیلی آرام با او برخورد می‌کند و به او می‌گوید، شما که این فرمایشات را دارید، به من بگویید شما فرض کنید که تا بالای بالای آسمان‌ها رفتید؟! می‌گوید من نرفتم. یعنی می‌خواهد با آن راهی که می‌خواهد خدا را اثبات کند، از چه راهی می‌خواست خدا را اثبات کند؟ از راه حس. او می‌خواست خدا را ببیند و خدا را لمس کند. به او می‌فرمایند که شما اگر دیدن را ملاکی برای اثبات خدا می‌دانید، همه جای عالم رفتید که می‌گویید خدا نیست؟! آن طبقات بالای آسمان رفتید؟! یا طبقات زیرین رفتید؟! در شرق عالم رفتید؟! در غرب عالم رفتید که می‌گویید خدا نیست؟! خب شاید خدا آن جا باشد. بعضی که توجه ندارند فکر می‌کنند امام معصوم می‌خواهد بگوید خدا آنجاست. نه این را نمی‌خواهد بگوید، می‌خواهد روشی که او برای انکار باری تعالی طی کرده را خراب کند. او از یک راهی رفته. ممکن است که این احتمال را بدهد که تحقیقات به یک جایی منجر شود که بعداً خدا اثبات شود.

پس انکار خداوند معنا ندارد. نفی خداوند معنا ندارد. باید برویم و ببینیم که آیا ادله اثبات باری تعالی درست هست یا نه؟ یعنی اگر هم درست نبود به این معنی نیست که خدا را نفی کنیم. نه! مثلاً می‌شود اینکه این ادله کافی نیست. و لذا همه آن کسانی که انکار خداوند را می‌کنند، مگر آن‌هایی که یک مسائلی برای آنها به لحاظ شخصیتی شکل گرفته است، همه آنها خوفي در آن باطن خودشان دارند. یک ترسی در آن لایه های باطنی‌شان دارند. مخصوصاً وقتی که به عظمت خلقت نگاه می‌کنند، هرچند آمدند توجیح کرده‌اند که این‌ها همه خودبسند هستند که این آن را درست کرده و آن یکی این را و... که همه این‌ها بر می‌گردد به نادرست به اثبات خداوند، ولی یک خوف و ترسی در آن لایه های باطنی وجودشان هست. مخصوصاً در بزنگاه‌ها یک توجهاتی به یک چنین حقیقتی پیدا می‌کنند ولی در کل دلیلی و استدلالی برای ابطال خداوند متعال وجود ندارد. یعنی حتی اگر ما بخواهیم خداوند متعال را یک امر محسوس هم تلقی کنیم، به تعبیر امام صادق، کسی نمی‌تواند انکار کند حتی اگر محسوس و مادی هم باشد. می‌گوید ما در آزمایشگاه نیافتیم خب تو تا الان نیافتی. یا خیلی جاها هست که شما آن را ندیدی، ممکن است خدا آن جا باشد. پس بنابراین نمی‌توانیم این مسیر را طی کنیم. این هم نکته سوم.

## راه‌های اثبات خداوند متعال

نکته ی چهارم، راه‌ها و ادله اثبات با تعالی به نحو عام است. راه‌های فلسفی را ان شاء الله عرض خواهم کرد. راه‌ها و ادله ی اثبات خداوند به نحو عام. من یک فهرستی را مطرح می‌کنم که برخی از این‌ها را نمی‌خواهم تفصیل دهم، چون می‌خواهیم برویم به طرف راه‌های فلسفی اثبات خداوند متعال. من سه راه را اینجا مطرح کرده‌ام. اسم راه‌های اول را گذاشته‌ام راه‌های متفرق اثبات خدا، این خودش یک طیف وسیعی است که ان شاء الله عرض خواهم کرد که می‌بینید چقدر هم کارایی دارد. راه‌های متفرق اثبات باری تعالی. راه دوم، راه فطرت. یک نکته ای راجع به راه فطرت دارم که عرض خواهم کرد. و بعد راه سوم، راه‌های عقلی و فلسفی اثبات باری تعالی است که ان شاء الله در مرحله سوم به آن خواهیم پرداخت.

## راه‌های متفرق

بینید ما طرق متعددی داریم برای اینکه مسئله اثبات خداوند متعال به سرانجام مطلوب برسد. من خیلی هم تنظیم نکردم و متفرق می‌گویم اما واقعا این بحث در حد یک پایان نامه قوی و خوب جای کار دارد. از راه‌های متعدد می‌توان در این بحث وارد شد. راه‌های مباحث زیباشناختی، راه‌های مباحث روان‌شناسانه، بحث‌های مفید بودن. مثلاً این آیه ی شریفه را دقت کنید، أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ رَبِّ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. این از چه فضایی استفاده کرده؟ أم الله الواحد القهار، از چه دارد استفاده می‌کند؟ آیا ارباب متفرقون خیرند یا الله واحد قهار؟ اصلاً استدلال در اینجا فلسفی نیست. می‌گوید شما اگر بگویید یک خدای قهار، مه‌رلان، رحیم، این در نظام هستی هست، چقدر می‌توان زیبا و مفید به لحاظ هویت انسانی باشد؟ درحالی‌که مثلاً شما بگویید من هیچ پشتوانه‌ای ندارم.

تشبیهی که من دارم برای انسان در دنیای امروز این است که شما یک صحرای وسیع را در نظر بگیرید که همه‌ش آهن قراضه است. دنیای امروز انسان را وسط این صحرای پر از آهن قراضه رها می‌کند؛ یعنی هیچ معنایی وجود ندارد، همه‌ش خشک و همه‌ش پر از خشونت است و انسان دارای یک حقیقت کاملاً بی‌پشتوانه است. خب می‌دانید که دنیا علل و عوامل تخریب کننده بسیار شدید است. و علل و عوامل فراوان از همه جهت می‌خواهند انسان را ببلعند. اگر شما انسان را بدون هیچ پشتوانه در این جهان رها کنید، ببینید آسیب‌های روحی‌اش به چه میزان است؟ حالا این بد است؟ کار به بحث‌های فلسفی نداریم اصلاً. الان که شما به سمت بحث‌های عملگرایی رفتید و این‌ها را رها کردید و به دنبال واقعیت رفتید، شما که به لحاظ بسترهای کاری‌تان گفتید این‌ها را رها کنید، خود آن‌هایی که در صد سال قبل دین را نفی می‌کردند، تصریح کردند که دین بسیار زیباست، ولی ما دلیلی برای اثباتش به لحاظ امر واقع نداریم. و این جالب است. اصلاً شما چرا باید این حرف را بزنید؟ بر اساس مباحث معرفت‌شناسی و بحث‌هایی را که با آنها گرویدید، اصلاً چرا بحث اینکه واقعیت دارد یا نه را مطرح کردید؟ اصلاً شما گفتید آن را منها کنیم و ببینیم چه چیزی کارآیی دارد؟ در این فضاها سیر کردید. اگر شما از این مسیر بروید. دین بسیار زیباست.

الان اصلاً بحث‌های اثبات‌کنندگی‌اش را کاری ندارم، شما ببینید در روایات و آموزه‌های دینی ما با انسان چه کار می‌کنند؟ آخرین تلاش‌ها برای اینکه امید انسان از دست نرود را مطرح می‌کند. مثلاً می‌گوید که ناامیدی، آخرین گناهی که ممکن است که شیطان، انسان را دچارش کند همین است. این نکته چقدر سازنده است؟ یعنی شما اگر همه چیز را از دست بدهید باید مسئله‌ی امید را داشته باشید. ناامیدی خودش یک گناه بزرگ است. شما مقوله‌هایی که در بحث‌های اخلاقی دین وجود دارد. در بحث‌های حتی احکام دین، هرچه انسان تأمل می‌کند (حالا شما می‌توانید در علوم انسانی کار کنید) در بسیاری از آموزه‌های دین شما اگر از زاویه‌ی علوم اجتماعی حرکت کنید، احساس می‌کنید واقعاً مولفه‌های دینی فوق العاده است.

مثلاً ما راجع به کسی که از دنیا می‌رود مجموعه احکامی داریم، شما ببینید به لحاظ پشتوانه‌های روان‌شناختی و بحث‌های جامعه‌شناختی این مسئله را پیگیری کنید. اسلام می‌گوید خب کسی از دنیا رفته است، او را محترم بدارید، کفن بپوشانید، بعد افراد جمع شود و او را یک جای مشخصی دفن کنند و بعد هر شب جمعه بروید و او را یاد کنید. من گهگاهی در جاهایی این بحث را ارائه کردم و الان هم فرصت نیست آن را مفصل بگویم، وقتی انسان این جنبه‌های اجتماعی و روان‌شناختی و آن پیوندها را نگاه می‌کند، بعضی‌ها به اشتباه تمام این حقیقت را تقلیل می‌دهند به این چیزها یعنی از بس فراوان است فوائد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی که در این مسئله وجود دارد. آن مسائل ملکوتی‌ش سر جای خودش هست. اصلاً معجزه همین است که در تمام لایه‌ها کامل است. شما حتی از این منظر بررسی کنید، اصلاً به آن لایه‌های باطنی کاری نداریم، اصلاً فرض کنید که ایمانی به آن فضاها نداریم، شما مقایسه کنید. الان در دنیایی که غرب برای ما ساخته، بحث ما غرب‌شناسی نیست و فقط می‌خواهم مثال بزنم، کسی که مرده است که هیچ، پدر و مادر زننده هم هیچ ارزشی ندارد و هیچ پیوندی وجود ندارد. این پیوند وجود نداشتن، یعنی خالی شدن از پشتوانه‌ها. حتی پشتوانه‌هایی که به عنوان زن و شوهر در ازدواج‌ها بود را هم دارند ضایع می‌کنند. یعنی یک آدم تنهای تنها به تمام معنا.

ولی وقتی شما می‌آیید در فضای خانواده. الان اگر اینجا نشسته‌اید بسیاری از آرامش‌هایی که وجود دارد این است که شما احساس یک پشتوانه‌هایی در خانواده می‌کنید. یعنی همیشه متوجه هستید که عده‌ای شما را دوست دارند. دست کم یک عده هستند که شما را نه به خاطر عوامل خودخواهانه شما را کاملاً دوست دارند. حاضر هستند بسیاری از آن دارایی‌هایشان را از دست بدهند که شما را حفظ کنند. خیلی مهم است! من گهگاهی وقتی احکام اسلامی را نگاه می‌کنم بعضی‌ها توجه ندارند، یکی از ارکان مهم که دین تا آخر ایستاده است مسئله خانواده است. شما از مسئله حجاب بگیرید، بسیاری از مجازات‌های سنگینی که در اسلام هست، یک تحلیل مهمش این است که اسلام راجع به خانواده فوق العاده حساس است. حالا توجه کنید، این دین با آن ابعاد را نگاه کنید، آن اخلاقش، این احکامش، همه بحث‌ها را نگاه کنید در این فضاهای متعدد، حتی چیزهایی که آدم فکر می‌کند چندان توجهی به آن نشده، وقتی بررسی می‌کنیم، مثلاً سر بحث وفات را توجه کنید، چطور اسلام ارتباط بین نسل‌ها پیوند برقرار می‌کند و چطور سعی می‌کند یک آرامشی به این شخص بدهد، چطور خلیفات او را منتقل کند، دائماً او را متوجه گذشته‌ها می‌کند.

مثلاً فرض کنید کسی عاق والدین است و می‌خواهید از عاق والدین دریابید بعد از مرگشان کار خوب انجام بدهید. مثلاً بحث باقیات الصالحات را شما از این منظر نگاه کنید. چقدر سازنده است و چقدر به تمام ابعاد توجه می‌کند؟! مثلاً کسی می‌گوید مگر نماز خریدنی است که می‌گویید یک کسی که مرده است، پول می‌دهید برایش نماز بخوانند. اگر کمی توجه کنید می‌بینید که چقدر ابعاد متعدد به لحاظ اقتصادی، معنوی دارد. هم آن کسی که نماز و قرآن را می‌خواند که برای او بی‌خاصیت نیست. افزون بر اینکه جنبه‌های مادی دارد برای او ترمیم می‌شود، افزون بر اینکه پیوندها برقرار می‌شود، یک کسی حاضر است که مثلاً برای پدرش هزینه برای نماز و روزه کند، این پیوندها را نگاه کنیم، به لحاظ اخلاقی، به لحاظ اجتماعی، به لحاظ اقتصادی و امثال این‌ها.

این‌ها خودش استدلال است. درست است که استدلال به معنی اثبات، داستان دیگری دارد ولی شما وقتی این فضای دین را نگاه می‌کنید مثل آن آیه‌ای که عرض کردم، یک انسان خداهای متعدد داشته باشد؛ پول خدایش باشد، شهوت خدایش باشد، آن رییس و... می‌شود یک شخصیت تکه پاره. ولی وقت شما می‌گویید فقط متوجه خدا باش، رعایت همه را می‌کنید موجب شده تا یک انسجام شخصیتی پدید آید. یعنی بسیاری از نگرانی‌ها، دگرگونی‌ها و پاشیدگی‌هایی که در درون وجود دارد، همه تبدیل می‌شود به یک حقیقت واحد. انسان فقط نگران یک جاست و آن هم کجا؟ آن هم نگران جایی است که محبت دارد، مهربان هست، گناه انسان را زود می‌بخشد، خیلی نکته‌ی مهمی است. خود این‌ها استدلال‌هایی است در این مسیر.

من یک فضای یگر باز کنم. مثلاً بحث اعجاز. بحث اعجاز را غالباً برای چه به کار می‌برند؟! اثبات نبوت ولی اگر شما توجه کنید برای اثبات خود خداوند هم هست. یعنی شما یک شخصیتی را دارید می‌بینید که این دارد یک کاری را انجام می‌دهد که [دیگران از انجامش عاجزند]. حالا باید بحث اعجاز را مستقلاً راجع به آن وارد شد چون اعجاز فقط آن فعل نیست، یک مجموعه قرائن پیرامونی هم وجود دارد. این بحث مهم است و باید در جای خودش مستقل بحث کرد. یعنی فقط این نیست که

این کوه را جا به جا می کند و به این سمت می آورد، مجموعه شرایط نشان می دهد که این وصل به عالم دیگر است. خود بحث اعجاز اولیا و انبیا، خود این می تواند راه ارتباط با خداوند و ایمان به خداوند متعال و اثبات باری تعالی باشد.

من این را کمی تعمیم دهم؛ عظمت اخلاقی، انسانی و علمی بسیاری از گروندگان به خداوند متعال. اصلا خود دین راجع به مبلغان دین بحث می کند می گوید که مبلغان دین اگر خودشان اسوه باشند، این خودش موجب ترویج مولفه های دین می شود، چنانچه برعکس این هم هست. یعنی این ها و عرایضی که الان دارم و این نکاتی که به عنوان راه اول دارم می گویم، گرچه استدلال برهانی فلسفی آنطور که می می خواهیم واقع را اثبات کنیم نیست ولی به نحو گسترده عمل می کند. من همینجا این را بحث کنم که بحث ایمان تقلیدی. خب ما در بحث اعتقادات می گویم که اعتقادات تقلیدی نیست و بلکه تحقیقی است و در حوزه ی احکام تقلیدی است.

حضرت امام این حرف را قبول ندارد و به نظر من حرف حضرت امام درست است. بحث تقلید اگر تقلید تحقیقی باشد، در همه جاها اثر می گذارد. خب بسیاری از افراد به نحو متعارف کجا می توانند آن استدلال های سنگین فلسفی و آن اعماق را متوجه شوند؟ ولی برخورد ما با شخصیت علامه طباطبایی و دقت های ایشان را ملاحظه می کنند و بعد یک التفاتی دارند. مثلا می بینند افرادی که واردند در این مسیر، ایشان را نشان می دهند و ایشان در قله ی عبودیت در نسبت با خداوند متعال قرار دارد. یا مثلا ملاصدرا را نگاه می کنند. چنانچه از آن طرف هم هست. کسانی که منکر خدا هستند، مگر خودشان به تحقیق رسیده اند؟ مثلا می گویند آن فیلسوف که آن همه کار کرده است، او میگوید نه! در این فضا هم همینطور است. مثلا می گوید نگاه کنید، این شخصیت با این عظمت و این همه مباحث دقیق، ایشان متعبد به پروردگار متعال است. برای برخی ها همان خوفی که گفتم را پدید می آورد.

مثلا بعضی ها با این شخصیت های عظیم هم انسانی و هم اخلاقی و انسان هوی واقعا فرزانه و فاخر در طول تاریخ، یک افراد عادی و بی سر و پا نبودند که به خدا اعتقاد داشته باشند. یعنی شما در طول تاریخ در حوزه ی گروندگان به خداوند متعال همیشه فاخرترین افراد را می یابید، انسانی ترین افراد را می یابد که دادند این بحث را مطرح می کنند. برای بعضی از نفوس خوف ایجاد می کند، برای بعضی از نفوس تمایل و گمان حدی ایجاد می کند و برای بعضی از نفوس کاملا یقین ایجاد می کند. مسئله تمام است. لذا خود این افراد می شوند آیات الله. مثلا اگر امیرالمومنین را تماشا کند معتقد به خدا می شود. نیاز به خیلی از چیزها اصلا نیست. این ها راه های فراوانی است که می تواند انسان را به طرف خداوند متعال سوق بدهد.

## راه های کشف و شهود

من یک چیز دیگر در اینجا عرض کنم. یکی از راه های دیگری که من اینجا می خواهم عرض کنم، راه های کشف و شهود و عرفا است. چون من این را در این چند طریق نیاوردم. این را در همین راه های متفرق آوردم. یک کسی رفت پیش یکی از افراد اهل معرفت، بحث مطرح کرد که بعضی از افراد محدثه هستند، یعنی فرشتگان با آن ها حدیث می گویند صحبت می کنند، یک

کسی گفت که الاک هم چنین چیزی می‌شود؟ گفت چرا نمی‌شود؟ شما دستت را مردانه و به حقیقت به من بده، ببینید که می‌شود و راه باز است. خب رله سختی است. بسیار سخت است. خداوند متعال راه‌های آسان‌تر برای اعتقاد به خودش پدید آورده است. راه سختی است ولی راه باز است و می‌شود. این یک راه،

### راه تواتر نقل کشف از حقایق برتر

یک راه دیگر که من می‌خواهم عرض کنم که این را شیخ اشراق مطرح کرد و خیلی راه جالبی است و الان هم خیلی به آن تکیه می‌کنند و حتی در غرب هم تمایلات زیادی به آن پیدا شده است، در واقع تکیه بر فضای تواترِ نقل کشف از حقایق برتر. نگاه کنید بر فرض مثال ما خودمان اهل کشف و شهود نیستیم ولی افراد فراوانی را داریم در ملت‌های مختلف، در فرهنگ‌های متعدد، در زمان‌های متعدد که این‌ها این راه را رفته‌اند. و این‌ها همه دارند از یک چیز گزارش می‌کنند.

نمی‌دانم در بحث‌های منطقی توجه کردید یا نه. یکی از چیزهایی که یقین آور است، متواترات است. ما از طریقِ تواترِ نقل کشف، یقین می‌کنیم. این یک راه خیلی عالی است و اصلاً می‌شد یک راه مستقل لحاظ کرد و راجع به آن بحث کرد. مثلاً ما بحث می‌کنیم آیا روح تجربی اصلاً معنا دارد؟! مثلاً اینکه انسان غیر از بدن باشد. یک حقیقتِ مرسل از بدن و آزاد باشد و با التفات به هر جایی در هرجا باشد. چنین چیزی ممکن است؟ استدلال‌های فلسفی فراوانی مطرح شده است. ولی یکی از بهترین کارها این است که افراد فراوانی که انسان وقتی این گزارش‌ها را مشاهده می‌کند، احتمال کذب نمی‌دهد، احتمال توطئه نمی‌دهد. یک وقتی است که می‌گوییم این‌ها دست به دست هم کردند، یا همه دارند از یک نفر نقل می‌کنند و می‌خواهند ما را فریب دهند. در همان بحث خداوند متعال از طریق کشف و شهود. شما به دنبال مثلاً عرفای اهل کشف در زمان‌های قدیم بروید و بعد بیایی در دوره متوسط و بعد بیایید در دوره جدید. یا مثلاً در ادیان متعدد بروید. جستجو کنید، ادیان مسیحیت، یهودیت، اسلام یا حتی ادیان شرقی، البته استفاده از کلمه ادیان زیاد جالب نیست. مثلاً آنهایی که وداها و اوپانیشادها را تولید کرده‌اند. شما در همه این‌ها که بررسی می‌کنید، همه‌شان می‌گویند که یک حقیقتِ مطلق ناب و مقدس در این عالم هست. وقتی که خوب تحقیق می‌کنید، ما که دنبال اسم خدا که نیستیم، همه دارند یک گزارش اینگونه مطرح می‌کنند. این‌ها چیز کمی نیست، خیلی مهم است. یعنی اصلاً کاش این راه را به عنوان یک راه مستقل می‌آوردیم، من ذیل این راه‌های متفرقه آوردم. این بسیار مهم است.

مثلاً در اثبات تجرد نفس، اصلاً تجرد نفس و این خلع بدن یک تجربه ی خیلی بغرنج در راه سلوک نیست. یعنی یک تجربه‌ای است که تقریباً افرادی که دنبال سلوک هستند، در یک مراحل تقریباً نزدیک به میانی به آن می‌رسند. وقتی شما این فضاها را درک می‌کنید. مثلاً تجربه‌های قبل از مرگ، در دنیای مسیحیت خیلی تعقیب شده است. کتاب‌ها نوشتند، مستندها ساختند، و یک تحقیق کاملاً آماری انجام دادند ولی چون ما یک پشتوانه منطقی داریم به نام تواتر، نگوئید بحث استقرا ما را به یقین نمی‌رساند، استقرا بحثی جدا از تواتر دارد و بحث‌های فنی منطقی دارد، یعنی به حدی می‌رسد که هیچ شک بردار نیست.



این تجربه‌های قبل از مرگ همه این‌ها دارند گزارش میکنند و عجیب است، این افرادی را که دست کم توانستند بسیاری از این‌ها گفتند که خبرهایی هست و آنجا من داشتم مسافرت می‌کردم، حرف‌هایی پیش آمده، نورهایی را دیدم، اشخاصی را مشاهده کردم، صحبت‌ها و گفتگوهای صورت گرفته است. این در تمام دنیا صورت گرفته است. این نشان می‌دهد که یک خبری هست! دست کم فی الجمله حاکی از یک حقیقتی هست. نمی‌گوییم ریزه‌کاری‌ها و بالجمله و این‌ها را کاری نداریم ولی فی الجمله خبری هست! این خودش یک دلیل بسیار روشنی بر این مسئله است. در بحث حق سبحانه و تعالی هم این مسئله جای پیگیری و تحقیق هم دارد.

**سؤال:** در تحلیل یک تحقیق در رابطه با همین موضوع خواندم دنبال این بودند که دلایل مادی پیدا کنند راجع به این کشف و شهود قبل از مرگ و گفتند کسانی که دچار این حالت شدند، مثلاً یک ترشحات خاصی در مغزشان اتفاق افتاده است و به صورت مصنوعی این کار را انجام داده بودند.

**استاد:** یک بحثی هست و ما یک مشکلی داریم با کسی که علوم شناختی کار می‌کنند، که در تهران هم یک دانشکده‌ای در این خصوص کار می‌کند، در دنیا هم تحقیقات زیادی در این حوزه انجام می‌گیرد، یک جمله‌ای علامه طباطبایی در نهاییه دارند که فکر می‌کنم در بدایه هم مطرح کرده است که همه‌ی اینها را حد و فصل کرده است. میدانید چرا؟ با توضیحاتی که امروز اول کار دادم، اتفاقاتی که برای حقایق تجردی است، قطعاً یک بروز در مرحله مادی دارد. نباید آن حقایق را تقلیل داد به یک [فعالیت زیستی]. مثلاً باید برگشت با آن استدلال فلسفی‌ای که می‌گوید علم تجرد دارد و مادی نیست و آن را بحث کرد. اما اینکه علم دامنه‌هایی در بدن ما دارد، در این بحثی نیست. یعنی هیچ الهی‌ای مخالف این معنا نیست. یعنی شما مثلاً حتی در فضای کشف و شهود می‌گویید یک ترشحاتی در فضای مغز می‌شود. آن ترشحات همزمان است با آن پدیده‌ای که دارد ادراک می‌شود. اینکه آن پدیده‌ی ادراکی را به همین ترشحات تقلیل نمی‌دهد.

شما کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را بخوانید. خیلی عالی و خوب نشان داد که پدیده‌ی علم به لحاظ مادی توجیه‌پذیر نیست. این احساس می‌شود اگر ما تغییری در مغز احساس کردیم، این همان ادراک است. نه! آن بروز ادراک است. شما اگر به نحو مصنوعی مثلاً خندیدن یک پدیده‌ی روحی و روانی است ولی به معنا نیست که مرحله‌ی مادی و بدنی ندارد. گریه کردن یک حقیقت ادراکی است. یعنی بد حوزه‌ی نفس گره خورده است اما معنایش این نیست که بروز مادی ندارد. اگر ما کشف کردیم که مثلاً داریم می‌خندیم و مثلاً لب و دهان ما یک حرکات ویژه دارد انجام می‌دهد. قطعاً دارد در مغز اتفاق می‌افتد. قطعاً ترشحات ویژه‌ای هست. که حالا چه از سنخ ترشح باشد، چه از سنخ انتقال الکترون‌ها باشد یا هرچه باشد، با تحلیل‌های مختلفی که وجود دارد. چون مثلاً ترشحاتی که می‌بینید اگر باطنی‌تر شود، باطنی‌تر نه به معنای لایه‌های باطنی‌ترها، اگر دقت کنید ممکن است یک اتفاق دیگری دارد در اینجا می‌افتد. ما باید ببینیم استدلال فلاسفه در تجرد علم چیست؟ چرا می‌گویند علم حقیقتی غیر مادی است؟! این مهم است.

این یک نکته را توجه داشته باشید، یک چیز دیگر هم به شما بگویم چون مهم است. ولو ما در تحقیقات نهایی، من حتی این را درباره ی خداوند متعال هم می‌خواهم بگویم، در نهایت برسیم که همین عالم ماده یک چیزی دارد که سامان دهنده ی همه ی این هاست. باید اثبات کنید که او ثابت و لایتغیر است. باید این ها را ثابت کنید که او بر فرض مثال یک ویژگی دارد که تمام این پیچیدگی ها را [کنترل و مدیریت میکند]. این خیلی مهم نیست. درباره ی این ها خیلی تامل کرده‌اند. مثلاً شما بیایید عالم ماده را طبقه طبقه کنید، اشکال ندارد. بگویید یک طبقه ای از عالم ماده وجود دارد که این ویژگی ها را دارد. باشد سر اسم ها دعوا نداریم. حتی من بالاتر از این ها را می‌خواهم بگویم. اگر واقعا اثبات شود، چون حکما می‌گویند ما یک دسته ویژگی هایی داریم که این ویژگی ها برای نظام هستی لازم است. شما این را فرضاً به دست آوردید. فلاسفه می‌گویند نمی‌شود. اگر به دست آوردید که بخشی از عالم ماده است که این ویژگی ها را دارد، تمام شد و مشکلی نداریم باهم. دعوا بر سر اسم نیست. پس این مسائل وجود دارد. یعنی شما لایه‌هایی از عالم ماده دارید، این لایه از عالم ماده اینطور است ولی هرچه در اینجا عمل کردید تاثیری در لایه‌های باطنی تر دارد. فلاسفه می‌گویند آن لایه‌های باطنی تر ویژگی هایی دارد که ما را از ساحت امتداد خارج می‌کند.

اصلاً در این بحث هایی که انجام می‌شود تصویری از ماده و عدم ماده و این ها نمی‌شود. این ها را که می‌گویم چون ما برخورد کردیم با کسانی که صاحب این ها هستند. حالا صاحب هم نه، کسانی که در ایران بر این عقیده هستند. با یک سری از اینها که مباحثه کردیم می‌گفتند اینها یکسری سوالات فلسفی است که کاری با آنها ندارم. مثلاً می‌گوییم آیا انرژی امتداد دارد یا نه؟ می‌گوید من اصلاً تا به حال اینطور فکر نکرده‌ام. این یک پرسش فلسفی است. اینها می‌گویند ماده و انرژی و آیا اصلاً انرژی امتداد دارد یا ندارد؟ یعنی میتوان برایش طول و عرض و عمق در نظر گرفت یا نمیشود؟ اگر نمیشود در نظر گرفت که چیزی شبیه آنچه در مجردات داریم می‌شود.

**سؤال:** یک روان‌پزشک آمریکایی هست به نام الیزابت کوبلر راس راجع به همین موضوع تحقیق کرده است و می‌گوید من توانستم با همه ی روش های علمی هم وجود تجربه‌های مرگ را ثابت کرده هم وجود روح و هم وجود زندگی پس از مرگ را. یعنی همه این ها را اثبات می‌کند. در ۲۰۰۴ مرده است و خب یک کتابی هست به نام چرخ زندگی که همه این ها را توضیح داده است که چطور همه ی این ها را اثبات کرده است. اتفاقاً او هم مخالف است که ما به نوروساینس تقلیل بدهیم و این که بخواهیم تجربه های نزدیک به مرگ را به نوروساینس و ترشحات مغز تقلیل بدهیم. می‌گوید این به خاطر این است که ما نمی‌خواهیم زندگی پس از مرگ را بپذیریم چون برایمان مسئولیت ایجاد می‌کند. بعد در اینجا مفصل صحبت می‌کند که زندگی پس از مرگ و اینها همه می‌تواند وجود داشته باشد.

**استاد:** بر اساس تغییر و تحولات مادی می‌تواند وجود داشته باشد؟ بر این اساس توضیح داده؟ چون وقتی می‌گویند علمی آدم شک می‌کند که منظورشان از علمی چیست؟ با اون معنای تلقی ای که ما از علم داریم، اگر واقعا این نکته را اثبات

کرده باشد، به لحاظ تجربی خیلی خوب و جالب است و می‌شود راجع به آن سرمایه گذاری کرد اما اگر بر فرض آن تحقیقات درست شود یا نشود، ما کاری با آن فضاها نداریم. بیان بدی نیست به عنوان موید.

**سؤال:** استاد این فرمایشی که درباره ی سوالی که آن خانم گفتند، گفتید که نباید به ترشحاتی که می‌شود تقلیل بدهیم و بالاتر است. این در تناقض با فرمایش قبلی شما نیست که گفتید در همین عالم ماده ما می‌توانیم به یک دلیل کافی برسیم بدون اینکه بخواهیم به عالم بالاتر ارجاع دهیم. احساس می‌شود در جاهایی که ما خوب می‌توانیم تبیین کنیم، می‌گوییم این عالم ماده کافی است اما در جاهایی که رگ گردنی می‌شود و مسائلی مثل روح و امثالهم به میان می‌آید، اگر به ترشح هورمون و ... بخواهند استناد کنند، ما سریع این را نفی می‌کنیم که نه این نیست و حتما ارجاعی به عالم بالاتر دارد.

**استاد:** نه اتفاقا باز در بحث قبل من ارجاع دادم به بحث قبلی. می‌گویم چون روح از جنس باطن است، از سنخ مطالعات مادی نمی‌شود نفی یا قبولش کرد. اتفاقا من مطابق همان بحث این بحث را مطرح کردم. می‌گویم چون شما وقتی می‌گویید روح یعنی باطن این عالم ماده. شما در لایه های عالم ماده این ترشح را دارید، عرض کردم می‌توانید تحقیقات کنید که قبل از ترشح ممکن است چیز دیگری داشته باشید و همینطور بحث های عالم ماده را پی ببرید که مثلا چرا این ترشح شد؟ می‌گوییم چون چشم ما با فلان چیز افتاد.

**سؤال:** ما در اینجا دو تلقی داریم. یکی تلقی ماست که می‌گوییم خندیدن و گریه کردن، این ها اعمال روحی است، اما ماتریالیست ها مثلا می‌گویند خندیدن ترشح این هورمون است و....

**استاد:** اشکال ندارد. پس برمی‌گردیم به همان ادله ای که با آن اثبات روح می‌کنیم. آنها را باید نفی یا اثبات کرد.

**سؤال:** یعنی از پایه باید رفت.

**استاد:** بله یعنی نمی‌شود با تحقیقات مادی آن را انکار کرد. در تحقیقات مادی مثلا شما می‌گویید وقتی می‌خندیم این تحولات در ما اتفاق می‌افتد. من که منکرش نیستم. تحولات در ماده اتفاق می‌افتد. خیلی از چیزها هست که شما هنوز کشف هم نکردید. نه اتفاقا اصلا آن برداشتی که گفتید نیست. مبتنی بر همان بحث ها نکته ی بعدی را عرض کردم.

**سؤال:** استاد در تحقیقات میدانی ممکن است که یک عمل واحد مثلا افزایش سروتونین، باعث شود که ده ها اتفاق بیفتد، مثل خندیدن، لذت، ... اتفاقات مختلف. یعنی حتی در خود نورولوژی سر همین بحث می‌کنند که می‌گویند ما نمیتوانیم مغز را ساختاری کنیم و بگوییم این ناحیه برای این نقطه. ممکن است یک عمل واحد در مغز با ده ها عمل رفتاری مطابقت داشته باشد. مثلا افزایش یک نوروترانسمیتر است که ده ها رفتار انجام می‌شود از طرفی هم یک نظریه هست به اسم نظریه میدان شکل ساز که می‌گوید که مغز یک واسطه بیشتر نیست. یعنی شبیه حرف فلاسفه البته نه صد درصد؛ که یعنی مغز واسطه ای است که از بیرون و یک جای دیگر دستور می‌گیرد منتها این فقط وسیله انجام آن است. حتی بعضی از نورولوژیست ها الان به

آن رسیدند، با نظریه‌هایی مثل هولوگرافیک، میدان شکل‌ساز به همین موضوع پی بردند و کاملاً فلسفه علم مخالف این است که نوروساینس می‌خواهد همه چیز را تبیین کند.

**استاد:** فرمایشاتتان خیلی خوب است ولی مراقب باشید. مثلاً همان بحث که مطرح کردید که یک تحول در مغز ممکن است چندین پدیده را پشتیبانی کند، مراقب باشید. چون همیشه می‌گوییم فلسفه را باید در بالا دست نگه داریم، این بر اساس قاعده الواحد درست نیست. یعنی آنجا حتماً چندین عامل متعدد در هم ریخته است و ما هنوز به دستش نیاورده ایم. بر اساس قاعده الواحد چنین چیزی معنا ندارد، حتماً باید عوامل متعدد در آنجا باشد.

**سؤال:** مغز خیلی پیچیده است.

**استاد:** این قاعده عقلی می‌گوید اگر یک عامل باشد، این یک عامل نمی‌تواند چندین پدیده‌ی در عرض هم را تولید کند. یا به نحو طولی عمل می‌کند، یا عوامل متعدد به نحو پیچیده در آن شیء وجود دارد.

**سؤال:** می‌تواند پیچیدگی بیش از حد باشد.

**استاد:** اشکال ندارد ولی این نکته به نحو عقلی به ما نشان می‌دهد که مسیر تحقیق در فضای عالم ماده هنوز ادامه دارد می‌شود در آن فضا به یک چیزهای دقیق‌تر هم رسید.

پس این به عنوان راه نخست که عرض کردم یک طیف وسیعی دارد. شما نگاه کنید، کسانی که مخالف خداوند سبحانه هستند، یعنی او لا انکار می‌کنند، دائماً دنبال این هستند که این فضاها را تخریب کنند. حتی کسانی که استدلال هم دارند برای اثبات خدا اینجور بحث‌ها پشتیبانی‌های شدید از این مسئله می‌کند. مثلاً کسی اعتقاد به خدا دارد. وقتی همه جا در هنر، ساختمان، جلوه‌های الهی را می‌بیند و در همه جا این معنا را تأکید می‌کند، این محکم‌تر می‌شود. لذا چرا نماز جماعت تشویق می‌شود؟

چون وقتی انسان خودش را در فضای ایمانی احساس می‌کند که همه مومن هستند، ایمان او تقویت می‌شود.

اگر انسان در جایی باشد که همه منکر خدا باشند و انسان را در فضای تحت فشار قرار دهند، ولو برهان و استدلال هم داشته باشد. ما در مسیر تثبیت ایمان باید از این شواهد و بحث‌هایی که الان کردیم هم استفاده کنیم چنانچه مخالفینی که در این فضا کار می‌کنند سعی می‌کنند و فقط بحث برهان نیست. خیلی‌ها اصلاً بحث برهان را متوجه نمی‌شوند و آن بحث‌ها را می‌خواهند تخریب کنند. آن شواهد و قرائن. چقدر تلاش می‌کنند که شخصیت‌های ایمانی را خراب کنند؟ مثلاً افرادی را که شاخص شدند، دائماً می‌گردند یک نقطه‌ی منفی را از زندگی‌شان استخراج کنند چراکه می‌دانند او عامل و مایه‌ی فضای ایمانی بسیاری می‌تواند تلقی شود.

پس اولین راهی را که با عنوان ادله ی اثبات خداوند مطرح کردیم و اشاره کردیم، راه های متفرقی برای اثبات باری تعالی بود که همه را به عنوان راه اول قرار دادیم.

## راه فطرت

راه دوم، چیزی است که به عنوان فطرت معرفی می شود. من الان نمی خواهم مفصل وارد بحث فطرت شوم. یک بحث مفصلی است ولی فقط یک اشاره ای که بخوایم عرض کنم این که در میان فلاسفه و حکمای بزرگ ما در زمان های گذشته حتی مفسرین و محققین ما، بحثی از فطرت به عنوان یک راه مستقل وجود نداشت. این مسئله در دوره های اخیر پیش آمده. یعنی راه فطرت به عنوان راهی در عرض طرق دیگر معرفت. یعنی مثلاً می گفتند برای شناخت یک راه حسی، یک راه خیالی، یک راه وهمی، یک راه کشفی و یک راه عقلی داریم. این طرق برای به دست آوردن حقیقت داشتن یا نداشتن یک چیز وجود دارد. فطرت به عنوان یک راه بدیل و قسیم آنها مطرح نبود. تلقی آنها از فطرت همان ها بود چون فطرت یعنی خلقت. خلقت و فطرت انسان اینگونه است. یعنی اینکه از طریق راه حسی، خیالی، وهمی، کشفی، عقلی می تواند حقایق مدنظر خودش را بشناسد.

اما در دوره های متاخر، مثلاً در آثار شهید مطهری، می فرماید خیلی زیاد به بحث فطرت توجه کرده است. گهگاهی اصلاً بعضی می گویند شهید مطهری فیلسوف فطرت است. یا مثلاً در دوره هایی مثل الان هستند افرادی که مسئله فطرت رد حاد کرده اند. من اغلب در کارشان ابهام می بینم. مثلاً می گویند فطرت اینگونه است، خوب ملاک ارزیابی اش چیست و چه می خواهید بگویند؟ چه مباحثی را می خواهید مطرح کنید؟ لذا بسیاری از تقریرهایی را که راجع به فطرت در این مباحث داده می شود، من چیزی که خودم برداشت کردم را عرض می کنم، شما هم تحقیق کنید این مسئله را، احتمال دارد کسانی حرف های خوبی در این زمینه داشته باشند. بسیاری از بحث هایی که در این مسئله طرح می کنند، نه تنها آن پشتوانه ی لازم دانشی را ندارد بلکه گاهی اوقات کارها را هم خرابتر می کند. چطور؟ مثلاً بر سر مسئله ی خداشناسی فطری، اینکه فطرت ما خدا را نشان می دهد، گاهی از اوقات تقریرها به گونه ای هست که به نظرم اگر کسی یک مقدار با مباحث معرفت شناسی غرب آشنا باشد، دچار یک رهنوی بزرگ می شود.

در مباحث فراوان دیگر هم این مباحث را مطرح کرده اند مثلاً می گویند ما اینگونه ساخته شده ایم که فکر کنیم دو دو تا را چهارتا است. ما اینگونه ساخته شدیم که فکر کنیم که نمی شود یک چیزی هم باشد و هم نباشد. همه این ها را مطرح می کنند. نه اینکه یک امر واقعی حاکم بر نظام هستی باشد. همین حرف را اگر بخوایم در باب خداوند متعال بزنیم، ما اینگونه ساخته شدیم که خدا را باور داشته باشیم، اگر فطرت را اینزور معرفی کنیم، مشکلات سنگینی در فضای معرفت شناختی پیدا خواهیم کرد. یعنی یک کسی میگوید که نکند ما اینگونه داریم می فهمیم و موجودات یک شکل دیگر خلق شده اند و مسئله جور دیگر بود و حاکی از واقعیت نیست. سیستم های درونی ما اینگونه دارد اقتضا می کند. و لذا طرح مسئله فطرت به این شکل به نظرم می تواند آسیبزا باشد. یک مدلی وجود دارد که حضرت امام خیلی از آن استفاده کرده است و در کلمات بزرگان ما هست، این

یک راه بین فطرت و استدلال عقلی است و این راه جالبی است. من می‌خواهم این را عرض کنم. پس ما اگر، راه فطرت را مطرح کردیم، به سبکی حضرت امام مطرح می‌کند، اینطور قابل قبول است و می‌توان مسئله را طی کرد و آن چیست؟

من الان یک مقدمه بگویم! یک اقتضائاتی در درون ما وجود دارد، بعد وقتی که ما دقت می‌کنیم، می‌بینیم پاسخ مناسبی از این اقتضائات ما در جهان وراء ما وجود دارد. یعنی هماهنگی بین جهان درون و بیرون هست. مثلاً ما در درون خودمان قوه‌ی بینایی داریم. که قسمت‌های متعددی دارد و یک بخشش تبدیل به اعضای حسی چشم شده است. اگر همه ما این جهازات را می‌داشتیم ولی در خارج نور نبود، اصلاً سیستم به هم می‌خورد و این توازن برقرار است. یعنی سیستم خلقت فردی هماهنگ و متناسب است با سیستم خلقت که بیرون حاکم است. ما در درون احساس گرسنگی می‌کنیم، می‌بینیم در عالم بیرون پاسخ متناسب با او وجود دارد. اگر که فطرت را اینطور معنا کنیم که بگوییم تمایلات و خواست‌های درونی ما، پاسخ متناسب در عالم ماوراء دارد. این همین معنایی است که عرض کردم چون بحث ما فلسفی است، می‌خواهم دوستان عمیق‌تر بیندیشند. این یک پشتوانه فلسفی دارد که "لا معطل فی الوجود" که بحث‌های خاص خودش را دارد. این‌ها به نحو تجربه در حد تواتری که یقین‌زا باشد می‌شود مسئله را پیگیری کرد. مثل همین نمونه‌ها که گفتیم و نمونه‌ها که برای انسان زیاد می‌شود، یک یقینی به او دست می‌دهد که تمایلات درونی‌ش پاسخ مناسب در بیرون دارد.

همین بحث را در باب اثبات معاد هم مطرح کردند. گفتند معاد فطری است و ما در درون تمایل هستیم به حیات ابدی. از نظر فلسفه این تمایل نباید بی حساب و کتاب باشد و باید نکته‌ای در آن باشد. یعنی باید یک پاسخ مناسب در جهان هستی مناسب با او وجود داشته باشد. اگر منظور ما از راه فطری این باشد یعنی نیمه استدلالی. منظور از فطرت فقط یعنی تمایل چون یک معنای فطرت عام است یعنی آن استدلال هم فطری است. اصلاً فطرت انسان‌ها با استدلال کردن است. با عقل پیش رفتن است. یک بخش از فطرت انسان حس و حس‌گرایی است. یک بخش از فطرت او خیال و... که باید کاری کند که همه این‌ها را در یک فضای تعادلی قرار دهد. همه تلاش‌های ما در این فضا سیر می‌کند. اگر منظور از فطرت تمایل‌ها و گرایش‌های درونی باشد، خوب است و بد نیست. ما گرایش به حیات ابدی داریم، خوب است.

یک مقدمه دیگر اضافه کنیم که این گرایش‌ها نمی‌تواند بی حساب و کتاب باشد و باید یک پاسخ مناسب در بیرون داشته باشد. پس اثبات معاد هم مطرح خواهد شد. این معنا را بیاوریم و در باب خداشناسی مطرح کنیم. حضرت امام این را بارها در کتابش مطرح کرده است. ما گرایش به حقیقت مطلق داریم. حتی در بحث‌های ما که در آیات و روایات هم آمده است، خدمت امام صادق علیه السلام گفته که من چگونه خدا را بشناسم؟ حضرت پرسیدند چه کاره هستی؟ و جواب داد من در کشتی کار می‌کنم. یا امام پرسیدند آیا تا به حال طوار کشتی شده‌ای؟ (روایت دقیق در خاطر من نیست) گفت بله، گفتند تا به حال شده است که در یک شرایط کاملاً بغرنج قرار بگیری که امیدت از همه چیز قطع شود؟ گفت بله. گفتند در آنجا متوجه یک حقیقتی شده‌اید؟ گرایش در شما به وجود آمده؟ گفت بله. گفتند او خداست.

ببینید منظور از خداشناسی فطری اگر این نکته باشد که در آیات قرآن هم هست. در آیات قرآن یک چیزی چند بار آمده که نمی‌دانم در تلاوت ها نوجه کردید یا نه. می‌گوید انسان ها وقتی در مشکلات افتادند متوجه من می‌شوند، به محض اینکه مشکلات را پشت سر گذاشتند می‌گویند این حرف ها چیست؟ اتفاقا آن آقا آمده بود اینطور شده بود، نور سالن عوض شده بود و مثلا روحیه ی من جدی شده بود. و این را خداوند متعال به عنوان نفس انسانی گزارش می‌کند. ما اغلب همینگونه عمل می‌کنیم. وقتی می‌خواهیم کاری انجام دهیم، می‌گوییم خدایا تمام این کار برای تو هست، اگر دیدیم خوب پیش رفت می‌گوییم معلوم می‌شود که من یک لیاقت‌هایی دارم. مثل آن داستانی که می‌گویند یک بنده ی خدایی چوپان بود. یک تعداد گوسفند هم داده بودند دست او و داشت در صحرا چرایشان می‌داد که یک دفعه بارانی آمد و او هم مراقب‌های لازم را نکرد، دید که سیلی دارد می‌آید و آب دارد اضافه می‌شود، این همه گوسفند را چه کار کند؟ یک درختی بود که خودش رفت بالای آن درخت و خودش را نجات داد ولی نگران این صد، دویست، سیصد تا گوسفند است. پیش خود گفت بهترین کار در اینجا نذر است، خدا من نذر می‌کنم که اگر این گوسفندان من نجات پیدا کردند، مثلا پنجاه‌تای آن را در راه تو قربانی می‌کنم. تا این را گفت، سیل کمی پایین تر آمد. بعد گفت عجب نذر بدی کردم. گفت اگر نجات پیدا کردند، من یکسال کشک‌هایی که از این گوسفندان به دست می‌آید، همه را در راه خدا خرج می‌کنم. باز مقداری سیل کم شد. بعد گفت پس همه پشم‌هایی که این‌ها امسال تولید می‌کنند را در راه خدا می‌دهم و بعد آن هم سیل فروکش کرد و چوپان پایین رفت و گفت چه کشکی؟ چه پشمی؟ این حرف‌ها چیست؟ این مثل از آنجا آمده.

ما هم همینطور هستیم. وقتی دچار مشکل شویم می‌گوییم یا امام رضا همه چیزم مال تو هست. بعد که می‌بینند بچه خوب شده، می‌گویند مثل اینکه تاثیر قرص‌ها بود. آن زمان که گرفتار بودیم، به آن سمت توجه می‌کردیم ولی وقتی گرفتاریمان برطرف شد، می‌گوییم فلانی فلان دوا را داده است، نکند به خاطر پیاده روی کردن اوست، .... این ها همه برای این است که ما لایه‌ها را توجه نداریم. یعنی این کاملاً می‌تواند فضای مادی داشته باشد. الان مخالف این نیست که از باطن همه این سیستم دارد هدایت می‌شود و پیش می‌رود. یک راه فطرت این است که ما گرایش به حقیقت مطلق داریم.

**سؤال:** استدلال‌هایی که فرمودید که از فطرت و معرفت می‌توانیم برداشت بکنیم...

**استاد:** آن بحث لاتعطیل فی الوجود بود. گفتم که ببینید ما وقتی می‌گوییم این گرایش‌ها در درون ما هست و این گرایش‌ها بی‌حساب نیست، چرا این گرایش‌ها را می‌گوییم بی‌حساب نیست؟ یک وقتی به نحو تجربی به دست می‌آوریم، تجربه ی معمولی مدنظر نیست و در فضای حکمی دارم عرض می‌کنم، یعنی ما به تدریج یقین می‌کنیم که بی‌حساب نیست هرچه بررسی کردیم، دیدیم تطابق دارد. یک وقت نه؛ به نحو بنیادهای فلسفی که برمی‌گردد به آن قاعده ی لامعطل فی الوجود.

بعد از اینکه این مقدمه تثبیت شد، مثل بیانی که حضرت امام دارد، ما گرایش به حقیقت مطلق داریم. یعنی یک قدرت مطلق که در آن مشکلات می‌تواند به فریاد ما برسد. یا اصلاً همین که تمایل داریم. حضرت امام می‌گویند که آن‌هایی که کشور

گشایی می‌کنند بروز دارد و چنانچه توان داشته باشند می‌خواهند کرات دیگر را هم فتح کنند و بگیرند و می‌خواهند بر همه این‌ها مسلط شود و به قول ایشان بر زمان قبل و بعد هم می‌خواهند مسلط شوند. این طبیعت انسان است. به طرف مطلق گرایش دارد حتی آنهایی که زاهد در دنیا می‌شوند از راه دیگری می‌خواهند به مطلق برسند. او دنبال یک راه باطنی است برای به دست آوردن یک حقیقتِ بزرگتر! پس همه انسانها متمایل به قدرت مطلقند.

ما دیدیم که همه گرایش‌ها یک پاسخ متناسب و هماهنگی متناسب برایش هست. این هم استثنا نیست و همانطور است پس باید در نظام هستی قدرت مطلق، حقیقت مطلق، علم مطلق وجود داشته باشد. خب حقیقت مطلق، علم مطلق چیزی جز خداوند متعال نیست. وقتی می‌گویید مطلق اگر توجه کرده باشید می‌شود بحثی که ما در اینجا به دنبالش می‌گردیم. اگر راه فطرت به این سبک بخواهد توضیح داده شود. اگر فطرت به معنای تمایل درونی باشد، یک راه فطرت به علاوه راه استدلال عقلی، این ترکیب ما را به یک استدلال خوبی در بحث اثبات باری تعالی می‌رساند. این راه دوم، راه سوم راه‌های عقلی و فلسفی هست که در این بحث وجود دارد. طبیعتا الان نمی‌رسیم که مطرح کنیم. شما سؤالتان را بفرمایید.

**سؤال:** آیا می‌شود از راه تجربی هم اثبات کرد؟

**استاد:** بله از راه تجربی می‌شود، تجربی را مواظب باشید فقط.

**سؤال:** استاد ما مثلا تعریف فطرت را اینطور بگوییم که چیزی است که در همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها، در همه مکان‌ها وجود دارد و این یک گرایش ذاتی به یک مطلق است. این را من هرچه تلاش کردم، هیچ دلیل تجربی برایش پیدا نکردم. فقط دلایل نقلی وجود دارد. خود شهید مطهری هم اگر اشتباه نکنم دلایل نقلی را آورده‌اند.

**استاد:** به نحو تجربی یک بحثی را در جای خودش نگاه منطقی و فلسفی است که باید توضیح داده شود. منظور از تجربه، تجربه ذات است.

**سؤال:** منظور من تجربه حسی پوزیتیویستی است.

**استاد:** نه. آن طور شاید نشود و به قول شما این خیلی مشکل است. شما از کجا می‌دانید در تمام انسان‌ها، در تمام شرایط و در تمام فضاها. حرف شهید مطهری بر اساس تجربه ذات گفته است. چون خود شهید مطهری بحث تجربه ذات را دارد که می‌گوید من طبیعت انسان را به تدریج می‌فهمم که چیست؟ وقتی اینطور فهمیدم می‌توانم حکم کلی دهم. نه! تجربه به معنایی که در فضای امروزه از آن استفاده می‌کنند، نه. چون شما چند مورد را می‌خواهید بررسی کنید؟ هزار مورد را؟ ده‌هزار مورد را؟ تازه باز هم کسی پیدا می‌شود که حرف مخالف می‌زند.

**سؤال:** خب آن مشکل ندارد می‌توانیم در بحث استقرا یک نمونه ای را تعمیم می‌دهیم.

**استاد:** استقرا را که نمی‌شود تعمیم قطعی داد.



سؤال: خب تعمیم قطعی نمی شود و چالشهای خودش را دارد، منظور من این است که مایی که ممکن است فطرتا دلایل متعددی بیاوریم که چیزی به اسم فطرت نیست. یعنی فطرت را به معنای ژنتیک و زمینه های ارثی می پذیرند ولی به این معنا که یک تمایل ذاتی در انسانها وجود دارد که مثلا گرایش به مطلق یا گرایش به حقیقت است.

استاد: حالا اگر تمایل ارثی را مطرح کنیم، یک کسی می گوید تمایل ارثی پایه است کا فطرت است و در همه انسان ها وجود دارد. اینطور مطرح کنیم نه آن بخشهایی را که موجب انشعاب و شاخه شاخه شدن میشود. یعنی ادعای کسانی که می خواهند بحث فطرت را مطرح کنند این است اما واقعا چطور قابل اثبات است؟

سؤال: غیر از نقل، نقل هم دوباره بحث هرمنوتیک و تفسیر می شود، در نقل دلایل عقلی وجود دارد برای ...

استاد: بله تجربه ذات.

سؤال: خب آن شهودی است.

استاد: نه نه بحث شهود جداست. ما در بحث علوم تجربی خب استقرا که به دردمان نمی خورد. ما به دنبال مجموعه قوانین کلی هستیم. اینجا چطور قوانین کلی به دست می آید؟

خیلی در این باره بحث کرده اند. یکی از راه های خوبی کا در فلسفه ما وجود دارد، تجربه ذات است.

می گویند حتی لازم به تکرار تجربه هم نیست، حتی در تجربه اول، البته در تجربه اول سخت است، معمولا تجربه که تکرار می شود انسان به تدریج به اصل طبیعت پی می برد.

سؤال: می شود گفت که این پروتستانی می شود و بیشتر به درد پروتستان ها می خورد چون نمیدانم شاید نشود.

استاد: چرا مگر آنها چطور فکر می کنند؟ هرچه آنها گفتند که غلط نیست.

سؤال: پروتستان ها می گویند تجربه فردی برای شما می شود منبع ...

استاد: نه تجربه ی فردی و شهود نیست. باید بحثی کرد که منظور از تجربه ذات چیست؟ شهود و تجربه فردی و این ها نیست.

سؤال: پس چیست؟

استاد: الان وقت گذشته و نمی رسیم به شرح این موضوع. ان شاء الله جلسه بعد ادامه بحث ها را عرض خواهیم کرد.

و السلام علیکم ورحمه الله.